

مشروعیت سیاسی و ساختار قدرت در حکومت سلجوقیان

تقی آزاد ارمکی^{۱*}، مریم کمالی^۲

(تاریخ دریافت: ۹۱/۴/۵، تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۱/۱۷)

چکیده

ترکمانان سلجوقی زمانی در عرصه قدرت خواهی گام نهادند که ایران تجربه تاریخی وسیعی از تحولات سیاسی و تشکیل حکومت‌های نوبه‌نو در دوره خلافت عباسی را پشت سر می‌گذاشت. این دولت‌ها تجربه ارزشمندی از ساختار و مشروعیت سیاسی را برای دولت سلجوقی به یادگار گذاشتند تا به کمک آن اولین امپراتوری اسلامی را در تاریخ میانه ایران تشکیل دهند. دولت سلجوقی با تکیه بر شیوه‌ای مرکب از آداب و رسوم قبلیه‌ای و دیوان‌سالاری ایرانی، ساختار جدیدی از قدرت را ایجاد کرد که توانست نزدیک به یک قرن و نیم بر قلمروی گسترده‌ای از ماوراءالنهر تا مدیترانه حکومت کند. این مقاله با توجه به تعریف ماکس وبر از مشروعیت و انواع آن، به بازنگری ساختار دولت سلجوقی از زمان تشکیل امپراتوری سلجوقی تا پایان حکومت سلطان ملکشاه (۴۸۵-۴۳۱ق) می‌پردازد تا نوع ویژه‌ای از

*tazad@ut.ac.ir

۱. استاد جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی، دانشگاه تهران

مشروعیت سیاسی را معرفی کند که سلجوقیان با تکیه بر کنشگران و نهادهای مؤثر در جامعه و تقسیم قدرت در میان ایشان در تاریخ ایران رقم زدند.

Archive of SID

واژه‌های کلیدی: دولت سلجوقی، ساختار قدرت، خلافت، سلطنت، وزارت، امارت، مشروعیت سیاسی.

۱. بیان مسئله

سقوط سلسله ساسانی (۲۲۴-۶۵۱م) سرفصل تازه‌ای را در تاریخ ایران رقم زد. سلسله ساسانی به‌عنوان وامدار امپراتوری‌های بزرگی مانند هخامنشی (۳۳۰-۵۵۰ پ.م) و اشکانی (۲۵۰م-۲۲۴ پ.م) که سال‌ها با امپراتوری روم جنگید، بدون اینکه وارثی برای حکومت خود اندیشیده باشد، میراث گراندوری از ساختارهای سیاسی را برجای گذاشت.

دولت‌های بنی‌امیه (۴۱-۳۲ق) و به‌ویژه بنی‌عباس (۱۳۲-۵۵۶ق) درحالی از ساختار سیاسی خلافت بهره می‌بردند که سعی داشتند با بهره‌گیری از وزرا و دیوانسالاران ایرانی گوشه‌ای از آن ساختار سیاسی قدرت را که در قالب امپراتوری خلافت شکل می‌گرفت، در نظام حکومت خود آشکار کنند. وسعت سرزمین‌های اسلامی ناگزیر خلفا را برآن می‌داشت تا به حکومت‌های محلی مناطق مختلف اسلامی، از جمله دولت‌های محلی مستقر در ایران رسمیت ببخشند.

به قدرت رسیدن سلسله‌های کوچک در ایران از جمله طاهریان (۲۰۵-۲۵۹ق)، صفاریان (۲۴۷-۳۳۹ق)، آل‌بویه (۴۴۷-۳۲۰ق)، آل‌زیار (۴۳۵-۳۱۶ق) و غزنویان (۳۴۴-۵۸۳ق) برای دولت عباسی رقیبان کوچکی به‌شمار می‌آمدند که با گرفتن لوای حکومت از دست خلافت، به قدرت نوپای خود مشروعیت می‌بخشیدند؛ ولی کم‌کم با گسترش دادن ابعاد قدرت خود تا بغداد و دست‌نشانده کردن خلافت پیش رفتند.

حکومت‌های محلی که تا پیش از به قدرت رسیدن سلجوقیان در ایران شکل گرفته بودند، تجربه‌ای گراندور از ساختار سیاسی را برای ایشان به‌جای گذاشتند که در یافتن مشروعیت برای حکومت و واگذاری قدرت به ارکان مهم حاکمیت معنا می‌یافت. سلسله سلجوقی با

استفاده از همین تجربه ارزشمند، راه ناتمام دیگر حکومت‌ها را برای تبدیل شدن به امپراتوری نسبتاً پردوام ادامه داد و محدودی به آن تحقق بخشید.

Archive of SID

ساختارهای سیاسی قدرت در ایران برای دولت سلجوقی زمینه‌هایی فراهم کرد که آنان با توسعه و اصلاح آن، قدرت خود را تا تشکیل امپراتوری قدرتمند پیش بردند. آن‌ها با توجه به تجربه تاریخی دیگر سلسله‌ها و نیز اندوخته زندگی قبیله‌ای خویش، نوع جدیدی از مشروعیت را تعریف کردند که حاصل تعامل و تقسیم کار میان نهادهای مختلف قدرت است. استفاده سلجوقیان از مشروعیت این نهادها در جهت ایجاد مقبولیت برای حکومت خود، در تاریخ ایران اسلامی تا آن دوره بی‌نظیر بوده است. به نظر می‌رسد بین کسب و ایجاد مشروعیت در دولت سلجوقی از یک‌سو و نوع قدرت و واگذاری آن به کنشگران رابطه معناداری هست که به بررسی دقیق‌تری نیاز دارد.

این مقاله برآن است تا ضمن معرفی ساختار سیاسی ایران دولت سلجوقی از آغاز شکل‌گیری تا پایان دوره سلطان ملکشاه سلجوقی (۴۳۱-۴۸۵ق)، اقدامات سلجوقیان برای مشروعیت‌بخشی به حکومت خود و واگذاری قدرت به ارکان مهم حاکمیت را بررسی کند.

۱-۱. پرسش تحقیق

ساختار سیاسی ایران از زمان به قدرت رسیدن سلجوقیان تا پایان دوره سلطان ملکشاه سلجوقی چگونه بود و دولت سلجوقی برای تشکیل امپراتوری قدرتمند و کسب مشروعیت چه سیاست‌هایی در پیش گرفت؟

۲-۱. فرضیه تحقیق

دولت سلجوقی از آغاز شکل‌گیری تا پایان حکومت سلطان ملکشاه سلجوقی سعی کرد با استفاده از ایجاد تعامل و تقسیم کار بین نهاد خلافت، وزارت و امارت که زیر نظر سلطان و با مرکزیت او اداره می‌شد، نوع جدیدی از مشروعیت را ایجاد کند که ضامن تداوم قدرت سلجوقی و حاکمیت ایشان بر سرزمین‌های وسیع امپراتوری از ماوراءالنهر تا دریای مدیترانه باشد.

۲. پیشینه تحقیق

Archive of SID

کتاب *دیوان‌سالاری در عهد سلجوقی* نوشته کارلا کلوزنر از معدود آثاری است که به معرفی ساختار دیوانی دولت سلجوقی پرداخته است. در این اثر، دولت سلجوقی حکومتی ملوک‌الطوایفی معرفی شده که با تکیه بر دیوان‌سالاران ایرانی به وحدت و تمرکز در نظام اداری دست یافته است.

سیاست/ دانش در جهان اسلام، همسویی معرفت و ایدئولوژی در دوره سلجوقی اثر امید صفی یکی از معدود آثاری است که درباره مشروعیت در دوره سلجوقی نوشته شده است. این کتاب با تکیه بر آرای فوکو و آلتوسر به بررسی پیوند میان نهادهای دانش از جمله، مدارس نظامیه و خانقاه‌ها در عهد سلجوقی می‌پردازد تا نقش نهادهای دینی و علمی در مشروعیت‌بخشی به دولت سلجوقی را ارزیابی کند. بهره گرفتن این کتاب از آثار تاریخی، ادبی و علمی نگارش یافته در این دوره - که به زبان‌های مختلف فارسی، عربی و سریانی نوشته شده - و نگاه ویژه به جایگاه سیاسی و اجتماعی نهادهای دانش در ساختار قدرت سلجوقی در نوع خود بی‌نظیر است.

دیگر پژوهش‌های انجام‌شده درباره دولت سلجوقی بیشتر از دیدگاهی تاریخ‌نگارانه به معرفی این دوره پرداخته و یا فقط یکی از نهادها و شخصیت‌های آن دوره را بررسی کرده‌اند. از این رو، مقاله حاضر سعی دارد با معرفی نوع ساختار قدرت سلجوقی در پیوند با نوع مشروعیت آن، از دیدگاهی متفاوت به بررسی این دوره از تاریخ ایران بپردازد.

۳. چارچوب نظری

در این تحقیق از تعریف ماکس وبر درباره مشروعیت قدرت بهره می‌گیریم و سپس با توجه به واگذاری قدرت بر اساس تنفیذ و تفویض در میان کنشگران اصلی حکومت سلجوقی یعنی خلیفه، سلطان، وزیر و امرای نظامی، سعی می‌کنیم رابطه مشروعیت با واگذاری قدرت را در سلسله سلجوقی بررسی کنیم.

شکل‌گیری حکومت بر بنیان‌های ذهنی جامعه و پشتوانه‌های اعتقادی استوار است. حتی زمانی که حکومتی با قهر و غلبه سلطه خویش را بر جامعه حاکم می‌کند، برای تداوم بقا و ادامه حیات خویش ناگزیر باید پذیرش بخش وسیعی از گروه‌های جامعه را به‌دست آورد.

مشروعیت به‌عنوان اساس و پایه حاکمیت هم‌زمان به دو موضوع متقابل می‌پردازد: ایجاد حق حکومت برای «حاکمان» و شناسایی و پذیرش این حق از سوی «حکومت‌شوندگان». دوام و قوام حاکمیت‌ها مبتنی بر مشروعیت آنان است؛ از این رو حکومت‌های غیرمشروع و به‌تعبیری «غاصب» سعی دارند حاکمیت خود را با نوعی از مشروعیت، هرچند دورغین و ظاهری، بیارایند. «مشروعیت» و «مشروعیت‌یابی» می‌تواند «قدرت» وحشی و عریان را به اقتداری مقبول و متفاهم تبدیل کند.

در بحث از حکومت‌هایی که بر پایه غلبه و استیلا شکل می‌گیرند یا منبع مشروعیت خود را در جایی فراتر از جامعه جست‌وجو می‌کنند، مسئله مشروعیت نیز به‌طور کلی از دیدگاه حکومت‌کنندگان مطالعه می‌شود. در مقابل، در حکومت‌های دوران جدید که بازتابی از جامعه تلقی می‌شوند و منبع مشروعیت آن‌ها درون جامعه جست‌وجو می‌شود، مسئله مشروعیت اغلب از دیدگاه مردم و حکومت‌شوندگان بحث و بررسی می‌شود (زارع، ۱۳۸۰: ۲۳). با توجه به اینکه در منابع تاریخی دوره سلجوقی بیشتر مفهوم مشروعیت از دیدگاه حکومت‌کنندگان مطرح بوده است، سعی می‌کنیم مفهوم مشروعیت را با تأکید بر نهادهای قدرت و ساختار قدرت آن‌ها ارزیابی کنیم.

ماتیه دوگان (۱۳۷۴: ۴) معنای مشروعیت را در اقتدار حاکم بر صدور فرمان می‌داند که شهروندان ناگزیر از اطاعت آن هستند. برخی نویسندگان این تعریف را متأثر از نظریه مشروعیت ماکس وبر می‌دانند که بر مفاهیم کلیدی مانند موظف کردن، حق دادن و وظیفه استوار است (زارع، ۱۳۸۰: ۲۷).

به این ترتیب، قدرت برای آنکه بتواند ثبات و تداوم حاصل کند، باید به‌وسیله اصول و قواعد، ایجاد هنجارهای لازم و رسم خطوط رفتاری، توجیه شود و مشروعیت یابد. درست است که قدرت در آغاز تولد خود بر بنای زور یا سایر فنون تسلط به‌وجود می‌آید، ناگزیر از

آویختن به دامان حقوق و چنگ زدن به قواعد و نظام‌هاست. قدرت در مرحله سلطه‌گری از تمام ابزارهای عملی استفاده می‌کند و در این روند قاعده و قانون نمی‌شناسد. ولی تسلط صرف موقتی و ناپایدار هدف نهایی قدرت نیست؛ بلکه به دنبال استقرار نهایی است. استقرار زمانی تحقق‌پذیر است که قدرت بتواند برای خود حقانیت یا پذیرش اجتماعی به دست آورد. از این رو، تداوم این استقرار و نهایی شدن آن یکی از عوامل حقانیت است و ایجاب می‌کند که قدرت در قالب حقوق شکل و قوام یابد (قاضی، ۱۳۸۱: ۲۴). به این ترتیب، قدرت در فرایند استقرار، به سمت حقوقی کردن عملکردهای خود پیش می‌رود و ضمن تحمیل قواعد رفتاری بر فرمان‌روایان، باید در چارچوب محدودیت‌های منظم حقوق عمل کند.

مسئله مشروعیت هم در مرحله پیدایش حاکمیت‌ها (مشروعیت اولیه) و هم در مرحله دوام و بقای آن (مشروعیت ثانویه) موضوعیت دارد. مشروعیت اولیه یا پیشینی حقی است که برای یک فرد قبیله یا گروه در به دست گرفتن حکومت و اعمال قدرت فرض می‌شود و مشروعیت ثانویه یا جاری توانایی اعمال و حفظ این حاکمیت است (حجاریان، ۱۳۷۳: ۸۲-۸۷). در این مورد باید افزود فرایند مشروعیت‌یابی یا مشروعیت ثانویه تا زمانی که به نحوی به بازسازی کانون مشروعیت اولیه منتهی نشود و منابع و بنیان‌های مشروعیت نخستین را بسط ندهد، امری ناپایدار و موقت است و با بروز کمترین بحران‌های موضعی، دچار فروپاشی می‌شود.

با توجه به نوع باورهای پدیدآمده درباره حاکمیت و بنیاد اعتقادات جامعه به نظام سیاسی، مشروعیت به انواع مختلف تقسیم می‌شود. تقسیم‌بندی ماکس وبر - یکی از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان مسئله مشروعیت - به این شرح است:

الف. مشروعیت عقلانی - قانونی: مبتنی بر اعتقاد به قانونی بودن مقررات موجود و حق اعمال سیادت کسانی است که مقررات یادشده آن‌ها را برای اعمال حاکمیت فراخوانده است.

ب. مشروعیت سنتی: بر اعتقاد رایج به تقدس سنت‌هایی بنا نهاده شده است که از قدیم اعتبار داشته و بنا به این سنت‌ها، به اعمال حاکمیت مجاز هستند.

ج. سیادت کاریزمایی: براساس فرمان‌برداری غیرعادی و استثنایی از یک فرد به دلیل تقدس، قهرمانی و یا سرمشق بودن او ایجاد شده و ایثار در برابر او و نظامش الزامی است (وبر، ۱۳۷۴: ۲۷۶-۲۷۷).

از آنجایی که مشروعیت عقلانی- قانونی اصولاً با جوامع مدرن پیوند خورده است و با دوره سلجوقی ارتباطی پیدا نمی‌کند، از آن چشم‌پوشیم و به دو نوع مشروعیت دیگر می‌پردازیم.

۳-۱. مشروعیت سنتی

در اندیشه وبر، مشروعیت سنتی براساس تقدس قدرت سرور و نظام‌هایی که از قدیم وجود داشته‌اند تبلور می‌یابد. در این‌گونه نظام‌ها، حاکمان بر پایه قواعد سنتی منصوب می‌شوند و از آنان به دلیل احترامی که سنت برایشان قائل است، پیروی می‌شود. شکل‌گیری این نوع مشروعیت در ساده‌ترین نوع آن ابتدا از طریق تربیت مشترک پدید آمده است. در این نوع مشروعیت، اطاعت و پیروی بر وفاداری شخصی استوار است؛ حاکم در ابتدا به‌عنوان سرور شخصی عمل می‌کند و زیردستان او از دوستان سنتی و یا رعایا تشکیل می‌شوند. در واقع، مناسبات براساس وفاداری شخصی تعیین می‌شود و از شخصی اطاعت می‌شود که سنت یا سرور سنتی تعیین کرده است (زارع، ۱۳۸۰: ۴۴).

از «پیرسالاری» و پاتریمونیالیسم اولیه یا «پدرسالاری» می‌توان به‌عنوان انواع اولیه سیادت سنتی نام برد. در این نوع سیادت، قدرت به‌طور آزادانه در تصاحب حاکم نبوده و او به‌شدت به میل فرمان‌برداری دوستان وابسته است. از سوی دیگر، آنان ناچار از اطاعت سرورند و قانون وضع شده‌ای در کار نیست؛ گرچه اطاعت آنان از سرور نیز به دلیل سنت است و از این نظر، سرور نیز به‌شدت به سنت وابسته است و سنت به‌شکل قانونی نانوشته، بر دست و پای سرور و دوستان پیچیده است (وبر، ۱۳۷۴: ۳۲۸).

با گذار از شکل‌های اولیه مشروعیت سنتی، مشروعیت «پاتریمونیال» در شکل ارتباط ارباب و رعایا تکوین می‌یابد و دوستان همان رعایای کنونی می‌شوند. در عین حال، در شکل جدید

سیادت پاتریمونیا، نیروی سنت همچنان قوی و پابرجاست و مناسبات میان سرور و فرمان‌برداران را تنظیم می‌کند (زارع، ۱۳۸۰: ۴۶؛ وبر، ۱۳۷۴: ۳۲۳۴-۳۲۴).

Archive of SID

به این ترتیب، گذر از شکل نخستین مشروعیت سنتی و پیدایش ستاد اداری و شخصی سرور، سیادت «پاتریمونیا» را پدیدار می‌کند و پاتریمونیا در صورت قدرت یافتن بسیار زیاد سرور به «سلطانیسم» گرایش می‌یابد: دوستان به رعایا تبدیل می‌شوند؛ حق سرور که حق والای دوستان به‌شمار می‌رفت، به حق شخصی سرور مبدل می‌شود و این حق به‌تمامی و مانند یک شیء در تصاحب او قرار می‌گیرد؛ از این رو قابل فروش، مصادره یا توارث است (وبر، ۱۳۷۴: ۳۴۷).

بنابراین، مشروعیت پاتریمونیا اساساً سیادتی سنت‌گراست؛ ولی در عمل با توجه به قدرت شخصی اعمال می‌شود. اگر این سیادت بدون رعایت سنت بر اختیار و خودکامگی تکیه کند، سیادت سلطانی نامیده می‌شود. در واقع، سلطانیسم یا اقتدار سلطانی وجه افراطی پاتریمونیا است که از آن به نوپاتریمونیا تعبیر شده است (زارع، ۱۳۸۰: ۴۰).

از دیدگاه وبر، دولت پاتریمونیا به‌عنوان حاکمیتی خودکامه بیشتر در مشرق‌زمین معمول بوده است. در الگوی پاتریمونیا مشرق‌زمین، پادشاه مرکز نظام سیاسی و مایه وحدت آن است؛ اراده او در حکم قانون است و او کارمندان بوروکراسی و ارتش را از میان افراد وفادار به خود و مزدوران استخدام می‌کند (وبر، ۱۳۷۴: ۳۸۱-۳۸۲).

به این ترتیب، در دولت پاتریمونیا رابطه قدرت همان اقتدار پدران و اطاعت فرزندان است. رابطه حاکم با دستگاه دیوان‌سالاری از طریق انتصاب و جانشینی و در ادامه وجودی شاه شکل گرفته و روح شاه در زیردستان حلول کرده است. از معیارهایی مانند شایسته‌سالاری خبری نیست و ارادت‌سالاری و محرمیت تعیین‌کننده است. شرط نزدیک شدن به قطب اصلی یا همان شاه، وفاداری و اطاعت بی‌قید است و این خصیصه در سلسله‌مراتب طولی وجود دارد؛ یعنی هرکس در جایگاه خود در پی کسب اطاعت محض اطرافیان است (زارع، ۱۳۸۰: ۵۰).

بنابراین، رابطه عمومی قدرت و ساخت یک‌سویه از بالا به پایین حاکم است؛ ضمن اینکه در کنار این نوع رابطه عمودی، نوعی رابطه افقی قدرت هم به چشم می‌خورد که دارای خصلت هم‌چشمی متوازن است؛ یعنی عناصری با نیروی برابر در صحنه ستیز یکدیگر را کنترل می‌کنند و حاکم با دست‌کاری و تشویق این رقابت، استیلاي خود و طفیلی بودن دیگران را به‌نمایش می‌گذارد. به‌طور کلی، پاتریمونیالیسم دارای این مؤلفه‌هاست:

۱. شخصی بودن امر سیاست و متکی بودن جامعه پاتریمونیال به روابط شخصی و غیررسمی مانند خانواده و در نتیجه متوجه شدن همه مسئولیت‌ها به‌سوی یک نفر؛
۲. اهمیت تقرب فیزیکی به حاکم با وجود داشتن هر منصب و شغل رسمی و حاکم بودن روابط خویشی، فامیلی و دوستانه؛
۳. غیررسمی بودن سیاست، نامقید شدن قدرت و گریزان بودن ساخت قدرت از نهادینه شدن و در نتیجه رازآلودگی و بی‌ثباتی تصمیم‌گیری و ظهور گروه‌های غیررسمی؛
۴. گسترش ستیز متوازن و گسترش تفرقه و توسعه دشمنی و رقابت ناسالم میان اطرافیان و در نتیجه ظهور شاه در مقام داور نهایی.
۵. اهمیت لیاقت نظامی‌گری و وجود سازمان نظامی وفادار با توجه به تنش دائمی میان نیروهای رو به مرکز و نیروهای گریزان از مرکز؛
۶. توجه حقانیت نظام با اتکا به اعتقادات مردم و استقرار مراتب فرماندهی و فرمانبری بر زنجیره‌ای از استخلاف که حلقه‌های آن به باورهای فرمانبران منتهی می‌شود (حجاریان، ۱۳۷۳: ۹۱-۹۲).

۲-۳. مشروعیت کاریزمایی (فرّهی)

وبر «کاریزما» یا فرّه را صفتی فوق‌العاده و عطیه الهی تعریف می‌کند. این صفت ممکن است وجود داشته باشد و یا اینکه فقط وجود آن ادعا شود. مفهوم کاریزما نقطه مقابل عقلانی‌شدن است و در این معنا، امری غیرعقلانی و با کردار ضابطه‌مند بیگانه است. شخصیت کاریزمایی شخصیتی است که به‌دلیل صفات و سلوک خود مورد توجه و تکریم واقع می‌شود. اگر این

تکریم جنبه سیاسی داشته باشد، ممکن است به استقرار «مشروعیت کاریزمایی» بینجامد (زارع، ۱۳۸۰: ۵۱).

Archive of SID

ویژگی‌های شخصیت کاریزما آن‌گونه‌اند که قابل دسترسی برای افراد عادی نیستند و منشأ آن‌ها الهی یا منحصربه‌فرد تلقی می‌شود؛ براساس این فرد مورد نظر به‌عنوان رهبر پذیرفته می‌شود. به این معنا که تلقی افراد عادی و پیروان و شاگردان از شخصیت‌های برجسته، عامل درونی و رکن دوم شکل‌گیری شخصیت کاریزمایی است (همان، ۵۲). به بیان دیگر، عامل تعیین‌کننده برای اعتبار کاریزما، پذیرش توسط کسانی است که در معرض سیادت قرار گرفته‌اند. این پذیرش آزادانه است و در کاریزمای اصیل مبنای ادعای مشروعیت و نشانه تعیین‌کننده کاریزما، در احساس وظیفه کسانی است که به رسالت کاریزمایی دعوت شده‌اند تا ویژگی آن را تأیید و مناسب با آن رفتار کنند (وبر، ۱۳۷۴: ۳۹۸).

به هر حال، شخص صاحب کاریزما باید بتواند ویژگی خود را در مدت زمان طولانی حفظ کند و دلیل برجستگی و نافع بودن او در اندیشه پیروان همچنان محفوظ بماند. به عقیده وبر، اگر شخص صاحب کاریزما برای مدت طولانی بدون ویژگی کاریزما و مهم‌تر از همه بدون سود و فایده برای پیروان بماند، به احتمال زیاد مشروعیت کاریزمایی خود را از دست می‌دهد (همان، ۳۹۹). مشروعیت کاریزمایی اصولاً سیادتی ناپایدار است؛ جنبش کاریزمایی در دوران بحران پدید می‌آید و فرایند انتقال از وضعیتی به وضعیتی دیگر را سپری می‌کند. براساس این، ویژگی‌های زیر را می‌توان برای مشروعیت کاریزمایی برشمرد:

۱. با توجه به مبنای عاطفی و خصلت شخصی جنبش کاریزمایی، سلطه برآمده از چنین جنبشی بی‌ثبات‌تر از سلطه سنتی است؛ زیرا خود عامل تضعیف سنت‌های مستقر است؛ ضمن اینکه هنجارها و ارزش‌های تازه‌ای که این جنبش عرضه می‌کند، به‌سرعت ریشه نمی‌دواند.
۲. این جنبش به‌طور مستمر نیازمند برانگیختن عواطف پیروان است و بالطبع با محدودیت‌ها و موانعی در بلندمدت روبه‌رو خواهد شد.

۳. از آنجا که مبنای اساسی سلطه کارزمایی ارادت است، نظام دیوانی نیز بر آن بنا شده است و کارگزاران برحسب میزان ارادت و خلوص به جنبش و رهبر انتخاب می‌شوند و رهبر به‌عنوان مظهر کمال، به احساس بی‌امنیتی و بی‌خویشتنی پیروان پاسخ می‌دهد و پیروان متعصب خود را در شخصیت رهبر حل می‌کنند (بشیریه، ۱۳۸۲: ۶۲-۶۳).

در این مقاله، نوع دیگری از مشروعیت معرفی می‌شود که به‌نظر می‌رسد با رخدادهای تاریخی دولت سلجوقی انطباق بیشتری داشته باشد. البته، این نظریه ممکن است به‌دلیل ابداعی بودن، به‌لحاظ بنیان‌های نظری ضعف‌هایی داشته باشد؛ ولی با توجه به رخدادهای تاریخی دوران سلجوقی مبنای استواری برای پرداخته شدن و توسعه یافتن دارد.

با توجه به اینکه سلطان سلجوقی از راه استیلا و غلبه بر سرزمین‌های اسلامی حاکم شده است، سعی می‌کند با واگذاری قدرت از راه تفویض و تفیذ، از نیروهای موجود در نهادهای مؤثر آن دوران یعنی خلافت، وزارت و امارت استفاده کند و از مشروعیتی که این نهادها به‌لحاظ مذهبی و اداری و نظامی دارند، به قدرت خود مشروعیت دهد. به این ترتیب اگر قدرت سلجوقی را به‌شکل دایره‌ای ترسیم کنیم، سلطان در مرکز این دایره قدرت خود را میان نهادهای مختلف تقسیم می‌کند. اگرچه قدرت دولت سلجوقی همواره مورد چالش این نهادها قرار می‌گیرد و هریک از آنها سعی می‌کنند با گستردن حدود قدرت خود، قدرت سلطان را تحت‌الشعاع قرار دهند، نباید از نظر دور داشت که قدرت دولت سلجوقی با حضور سلطان معنا می‌یابد و از بین رفتن او به‌منزله ناپودی دولت سلجوقی است.

وابستگی دوجانبه سلطان و دیگر نهادهای مؤثر جامعه مسئله‌ای است که باید به‌دقت بررسی شود؛ به عبارت دیگر وجود سلطان ضامن قدرت دیگر نهادها و دیگر نهادها عامل تداوم حاکمیت سلطان است. در این نوع واگذاری قدرت شاید سلطان از محبوبیت و مشروعیت کافی برای حاکمیت بر سایر نهادها برخوردار نباشد؛ اما حضور و صرف بودن او منشأ وجودی امیران، وزیران و خلیفه است و هر دو از این موقعیت خویش آگاهی کامل دارند. براساس این، سلطان سعی می‌کند با واگذاری قدرت خود به نهادهای مختلف آن دوران، حضور خود و دولت سلجوقی را تداوم بخشد.

ماوردی، نظریه‌پرداز بزرگ قرن چهارم و پنجم قمری، تعبیرهای دقیقی از واگذاری قدرت سلطان به دیگر ارکان قدرت بیان کرده است که در دو تعبیر تفویض و تنفیذ خلاصه می‌شود: تفویض داشتن اختیار نسبی در تمام امور به‌جز برخی موارد از جمله انتخاب ولیعهد است که کاملاً در حوزه اختیار سلطان قرار می‌گیرد. تنفیذ داشتن قدرت عمل در انجام آن‌دسته از کارهایی است که رأی آن پیشتر توسط سلطان صادر شده باشد؛ به این ترتیب با داشتن تنفیذ از جانب سلطان، فقط می‌توان به‌عنوان مشاور عمل کرد (ماوردی، ۱۳۸۶: ۲۲-۲۶).

در ادامه، با توجه به عملکرد سلطان در واگذاری قدرت به نهادهای مختلف براساس دو سازکار تفویض و تنفیذ، نوع جدیدی از مشروعیت را بررسی می‌کنیم که توسط دولت سلجوقی به‌کار گرفته شده و در تاریخ ایران اسلامی تا آن زمان بی‌نظیر است.

۴. ساختار قدرت در دولت سلجوقی

۴-۱. روابط سلطان و خلیفه

در نظر شریعت‌نویسان این دوران مانند ماوردی (۳۶۴-۴۵۰ق) و غزالی (۴۰۵-۵۰۵ق)، خلیفه و سلطان به‌لحاظ سیاسی هم‌عرض هم بودند و تعهداتی را درقبال یکدیگر انجام می‌دادند. از نظر ایشان، خلافت و سلطنت در دوره سلجوقی دو نهاد جدا از یکدیگر بودند؛ بدین ترتیب که خلیفه درقبال فعالیت‌های مذهبی جامعه مسئولیت داشت و بر آن نظارت می‌کرد و سلطان هم امور دنیوی حکومت را به پیش می‌برد (ماوردی، ۱۳۸۶: فصل اول؛ غزالی، ۱۳۸۹).

در دنیای اسلام خلیفه در مقام رهبر نهاد تسنن، مشروعیت سنتی داشت که نسل به نسل از پدر به پسر ارث می‌رسید. حضور خلیفه در مقام رهبر نهاد مذهبی طی چندین قرن، به او نوعی مشروعیت کاریزمایی بخشیده بود که می‌توانست دستاویز خوبی برای سلطان سلجوقی باشد.

ورود ترکان به ایران با حمله قراخانیان و غزنویان آغاز شد و با حمله طغرل و ایجاد دولت سلجوقی به اوج خود رسید (بارتولد، ۱۳۷۶: ۶۸؛ ابن‌حوقل، ۱۳۸۴: ۵۱۰). سلجوقیان پیش از حمله به ماوراءالنهر و خراسان اسلام آورده و مشمول قاعده «انما المؤمنون اخوه»^۱ شده بودند.

همین امر در پذیرش ایشان در این مناطق و عدم مقاومت مردم درمقابل سلجوقیان تأثیر بسزایی داشته است. سلجوقیان به تدریج دو رقیب خود، یعنی غزنویان و آل‌بویه را شکست دادند. آن‌ها در سال ۴۲۹ق نیشابور و دیگر بخش‌های قلمرو غزنویان در خراسان را به تصرف درآوردند و سپس به سمت بغداد- که در دست آل‌بویه بود- پیش تاختند.

سخت گرفتن غزنویان بر مردم و گرفتن مالیات‌های گزاف از ایشان به‌ویژه در عصر سلطان مسعود غزنوی و نیز سهل‌انگاری شدید در مقاومت در برابر سلجوقیان، در بی‌اعتمادی مردم به دولت غزنوی و در نتیجه کم‌رنگ شدن مشروعیت دولت غزنوی تأثیر بسزایی داشته است (بیهقی، ۱۳۹۰: ۹۲۶؛ باسورث، ۱۳۸۴: ۱۲۴). تسلط سلجوقیان به‌وسیله سلاح دین به ایشان کمک کرد تا از بندگی به شهریاری رسند و از بیابان‌های آسیای مرکزی آهنگ تخت سلطنت ایران کنند و اطاعت آنان بر اکثریت مسلمانان گران نیاید.

حکومت آل‌بویه به‌عنوان حکومتی شیعی مذهب سال‌ها بر مناطق وسیعی از غرب ایران حکومت کرده و با تصرف بغداد در ۳۳۴ق، خلیفه عباسی را به سیطره خود درآورده بود؛ ولی در این دوره از تاریخ ایران اسیر کشمکش میان امیران و اختلاف‌های داخلی شده بود؛ به‌همین دلیل درمقابل سلجوقیان تاب مقاومت نداشت. افزون‌بر آن، برای مردمی که هنوز خلیفه عباسی را بزرگ‌ترین رهبر جهان اسلام می‌دانستند، این امر گران آمد؛ به‌همین دلیل ترکان سلجوقی که اغلب سنی- حنفی بودند، توانستند به‌راحتی در میان مسلمانان مقبولیت به‌دست آورند. به این ترتیب، سلجوقیان با تمسک به اسلام مشروعیت سنتی خود را بر مناطق اسلامی ممکن کردند. اسلام آوردن سلجوقیان از یک‌سو و مشروعیت نداشتن دولت غزنوی از سوی دیگر، زمینه پذیرش سلجوقیان در سرزمین‌های اسلامی را فراهم کرد.

چیزی نگذشت که ترکان نومسلمان در سخت‌گیری به عقاید و آرای مذهبی و طرفداری از نحله‌ای در برابر نحله‌های دیگر، از مسلمانان دیگر پیش افتادند و همین امر موجب شد در دوره تسلط آنان، فقیهان و متشرعان تسلط بسیار یابند و این چیرگی تا حمله مغول در حال فزونی بود (صفا، ۱۳۹۰: ۲/ ۸۷).

سلجوقیان در برخورد با نهاد خلافت روش‌های مختلفی را دنبال کردند تا بیشترین بهره‌برداری سیاسی و دینی را از این منبع تولیدکننده قدرت به دست آورند. سلجوقیان مسلمان از تعظیم و تکریم خلیفه در مقام رئیس امت اسلامی بی‌نیاز نبودند؛ اما احتمال می‌رود که این تکریم در درجه نخست رعایت مصالح سیاسی در مقابل خلفا بوده است. طغرل وارد بغداد شد و خلیفه را از خطر لشکریان فاطمی‌رهای بخشید و به حکومت آل‌بویه در عراق خاتمه داد. با این کار ضمن مدیون کردن مسلمانان سنی‌مذهب به حکومت از جهت برپایی نهاد سستی خلافت، از این نهاد برای کسب مشروعیت هم بهره گرفت.

سلجوقیان از یک‌سو برای مشروعیت حکومت خود نیازمند خلیفه بودند و از سوی دیگر او را مانع مهمی برای مرکزیت و نظارت بر امور مذهبی می‌پنداشتند. از این‌رو، در عین حال که خلافت را ابقا کردند، این مسئله را نیز روشن کردند که خلیفه هیچ نوع قدرت عرفی و دنیایی ندارد. آن‌ها از راه انتصاب وزرا و ایجاد مناسبات زناشویی در صدد نظارت و سلطه بر خلفا برآمدند (بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۸؛ صفی‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۵).

سلجوقیان پس از پیروزی در نبرد دندانقان در سال ۴۳۱ق، همچنان به روابط دوستانه خود با خلیفه ادامه دادند. ایشان پس از مشورت، مصلحت را در آن دیدند که نامه‌ای به القائم بامر آلله خلیفه عباسی بنویسند و علل جنگ با غزنویان را توضیح دهند تا از طرف خلیفه خطری آنان را تهدید نکند. در این نامه خود را مطیع و هوادار دولت عباسی خواندند و خود را مسلمانانی معرفی کردند که به جهاد در راه خدا مشغول‌اند. آن‌ها از ظلم و ستم غزنویان به خاندان خود یاد و تأکید کردند که خواهان حکومت بر اساس دین و فرمان امیرالمؤمنین هستند (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۱۷؛ راوندی، ۱۳۸۶: ۱۰۲-۱۰۳).

ظهور سلجوقیان برای خلافت عباسی که از نظر قدرت حکومت و برقراری عدالت و انصاف ناکام مانده بود (فرای، ۱۳۷۵: ۲۴۵)، فرصت خوبی بود تا از این خاندان نوحاسته، قوی، مطیع و مهم‌تر از همه رقیب آل‌بویه و حتی فاطمیان برای بازگشت به دوران قدرت خود به بهترین شکل بهره گیرد. از این‌رو، خلیفه حکومت طغرل را تأیید کرد و دستور داد: «بر منابر بغداد به نام طغرل خطبه کردند و نام او بر سکه دارالضرب نقش زدند.» (نیشابوری، ۱۳۹۰:

۱۸-۱۹). سلطان سلجوقی با استفاده از نام خلیفه و تثبیت او در مقام رهبری نهاد خلافت به حکومت خود مشروعیت بخشید و خلیفه نیز با استفاده از قدرت شمشیر سلجوقیان

سنی مذهب راه خود را برای بازگشت به عصر طلایی قدرت هموار کرد.

روابط سلجوقیان و خلافت، با ازدواج خلیفه در سال ۴۴۸ق با دختر ملک داودبن میکائیل بن سلجوق استوارتر شد (حسینی، ۱۳۸۰: ۵۵) و هنگامی که طغرل در ۴۴۹ق به بغداد آمد و به حمایت از خلیفه، ملک رحیم- آخرین فرمانروای آل بویه- را دستگیر کرد و به «دژ طبرک» فرستاد، این روابط استحکام بیشتری یافت. این روند با غلبه طغرل بر شورش بساسیری به اوج خود رسید (۴۵۱ق). بساسیری رئیس لشکریان ترک خلیفه بود که علیه او و به نفع مستنصر، خلیفه فاطمی، قیام کرد و به نام او خطبه خواند و نام خلیفه عباسی را از خطبه انداخت (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۹۹-۱۱۰؛ بنداری اصفهانی، ۱۳۵۶: ۲۲). در واقع، طغرل سلجوقی خلیفه را هم از آل بویه و هم از فاطمیان مصر رهانید و جان تازه‌ای به خلافت عباسی بخشید. چون خلفا در رأس نهاد مذهبی قرار داشتند، پادشاهان سلجوقی احترام آن‌ها را واجب می‌شمردند و این احترام را با ارسال مبالغ هنگفت پول و هدایای گران‌قیمت دیگر ابراز می‌کردند (ابن اثیر، ۱۳۶۸: ۱۰/۲۱۴؛ ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۰۹).

در عصر سلجوقی به‌ویژه دوره طغرل (۴۳۱-۴۵۵ق) پایگاه قدرت و اداره امور حکومتی بغداد در دست نمایندگان سلطان و شحنة گماشته‌شده از جانب او بود و وظایفی مانند نظارت بر قدرت خلیفه و گماشتگان او برعهده شحنة گذاشته می‌شد. شحنة بغداد وظایف نظامی را نیز به‌منظور برقراری امنیت در بغداد و عراق انجام می‌داد. بدین ترتیب، شحنة بغداد با استفاده از قدرت نظامی و اجرایی، همچون شمشیری برآن همواره بالای سر خلیفه قرار می‌گرفت تا از قدرت بی حد و حصر او و طغیان احتمالی خلیفه بر ضد سلطان جلوگیری کند.

در دوره سلجوقیان، خلفا اجازه داشتند وزیران خود را انتخاب کنند. در نخستین سالی که سلجوقیان وارد عراق شدند، خلیفه این فرصت را به‌دست آورد تا رئیس‌الوزرا ابوالقاسم علی بن حسن بن سلمه را به‌عنوان وزیر خود انتخاب کند (ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۹۱)؛ ولی وزیر خلیفه قدرت چندانی نداشت و زیر نظر وزیر سلجوقی خدمت می‌کرد. تنها پس از مرگ سلطان

محمد ملک‌شاه سلجوقی بود که نهاد خلافت برای به‌دست آوردن قدرت عمل دست به اقدامات جدی زد (یوسفی‌فر، ۱۳۷۳: ۱۹۳؛ کارلا، ۱۳۸۱: ۴۱).

Archive of SID

۴-۲. رابطه سلطان و وزیر

شاهان سلجوقی از همان ابتدا سعی کردند با استفاده از نام و تبار ایران به حکومت خود مشروعیت بخشند تا راه نزدیکی به قلب‌های مسلمانان را سریع‌تر بپیمایند. سلجوقیان از افسانه کهن ایرانی مربوط به توران و تحول و تطوری که در دوره ساسانی و اسلامی یافته بود استفاده کردند و خود را جانشینان شاهان قدیم توران و از نسل افراسیاب تورانی شمردند و آل‌افراسیاب نامیدند (جویی، ۱۳۸۸: ۸۷-۸۸؛ صدرالدین حسینی، ۱۹۳۳: ۷۴).

نظام‌الملک در آغاز کتاب *سیاست‌نامه* درباره ملک‌شاه بن آل‌بارسلان گفته است: «خداوند عالم شهنشاه اعظم را از دو اصل که پادشاهی و پیشوایی در خاندان ایشان بود، جد به جد همچنین تا افراسیاب بزرگ پدید آورد و به کرامت‌ها و بزرگی‌ها که ملوک جهان از آن عاری بودند آراسته گردانید».^۲ سلجوقیان با ساختن نسب برای خود پیوند خویش را با سیادت کاریزمایی اساطیر بزرگ ایرانی استوار کردند.

با سپری شدن دوران جهانگیری و گسترش قلمرو، دوران تثبیت و تحکیم بنیادهای امپراتوری فرارسید و در این میان وزیران و کارگزاران ایرانی به‌عنوان معمار ساختار سیاسی دولت سلجوقی کار خود را از سر گرفتند. وزیر که در رأس دیوان‌سالاری بود، نماینده شخصی و رسمی سلطان به‌شمار می‌رفت و یکی از عالی‌ترین اعضای درگاه هم بود (لمبتون، ۱۳۷۲: ۳۷).

تغییر حاکمیت سبب شد تا رئیس‌های قبایل که به‌صورت سلطان امپراتوری بزرگی درآمده بودند، برای تطبیق خود با اوضاع جدید، مردان باتدبیر و تجربه‌آموخته روزگار خود را در زندگی سیاسی جدید وارد کنند. این عناصر جوان هم دارای ویژگی‌های مثبت کارگزاران دوره پیشین بودند، یعنی از اوضاع اداری و سیاسی حکومت‌های پیشین آگاهی نسبی داشتند و هم با قرار نگرفتن در صدر امور دیوانی یا سیاسی از حسن سابقه

برخوردار بودند. این جوانان نخبگان دیوانی امپراتوری سلجوقی را تشکیل دادند و در دهه‌های بعد به اشرافیت دیوانی بدل شدند. به این ترتیب، امپراتوری سلجوقی با اخذ دانش نخبگان بومی و تلاش برای ادغام سنت‌های قبیله‌ای در دانش جدید، گام‌های نخستین را در تحکیم بنیادهای خود برداشت. واقعیت آن است که بخش زیادی از ساخت‌ها و نهادهای دوره سامانی، غزنوی و آل‌بویه به‌عنوان میراث از طریق نخبگان ایرانی به سلجوقیان به ارث رسید. تشکیلات دیوانی حکومت‌های ایرانی که الگوی دست‌کاری شده از نظام سازمانی خلافت عباسی بود، بر اثر شرایط زمانی و محیطی دچار دگرگونی‌های متعدد در هر دوره تاریخی شد. برای مثال، نظام ده‌گانه دیوان‌های سامانی در دوره سلجوقی به چهار دیوان اصلی کاهش یافت. برخی از دیوان‌ها در دیوان‌های دیگر ادغام شد و برخی دیگر مانند خاص، اوقات، مظالم و غیره جایگاه دیوانی خود را از دست داد و به‌صورت نهاد مستقل و نیمه‌مستقل به حیات خود ادامه داد. پنج دیوان اصلی عبارت بودند از: دیوان اعلی، دیوان استیفا، دیوان اشراف، دیوان طغرا یا انشا و دیوان عرض.

وزیر علاوه بر وظایف خود در دیوان اعلی، اغلب در دیوان مظالم هم حضور می‌یافت و نیز در مقام خدمت‌گزار شخصی سلطان، روابط سلطان با امیران ولایت‌ها، خلیفه‌ها و حاکمان دیگر سرزمین‌ها را هدایت می‌کرد. میزان قدرت وزیران در عزل و نصب مأموران دیوان اعلی احتمالاً متغیر بوده است. فرمان نصب رئیس‌های چهار دیوان معتبر از سوی سلطان صادر می‌شد که بی‌شک با اشاره وزیر بوده است (همان، ۴۵).

با اینکه وزیر به اهل قلم تعلق داشت، نه اهل شمشیر؛ ولی وزیران سلجوقی اغلب در لشکرکشی‌های نظامی شرکت می‌کردند. وزیر در مقام خدمت‌گزار شخصی سلطان به‌طور طبیعی سلطان را در لشکرکشی‌هایش همراهی می‌کرد. نظام‌الملک در دوران آل‌بارسلان در جنگ با قتلش در سال ۴۵۶ق و نیز در تسخیر فارس در ۴۵۹ق سلطان سلجوقی را همراهی کرد (ابن‌اثیر، ۱۳۸۶: ۳۶/۱۰؛ ابن‌بلخی، ۱۳۸۵: ۱۶۶).

البته، خواجه نظام‌الملک - بزرگ‌ترین وزیر ایرانی در دولت سلجوقی - از قدرت زیادی برخوردار بود که گاه با قدرت پادشاه پهلو می‌زد. او دارای قشون عظیمی از غلامان نظامی بود

که به ۲۰ هزار نفر می‌رسید. خود نظام‌الملک ادعا می‌کرد غلامان را برای حمایت سلطان نگه داشته است (حسینی، ۱۹۳۳: ۶۷؛ ابن‌جوزی، ۱۴۱۲: ۶۶/۹). زمانی که ملک‌شاه به تخت نشست (۶۵ق) جوان بیست‌ساله‌ای بود و نظام‌الملک که در سراسر سلطنت او وزارتش را برعهده داشت؛ توانست تمام وجوه دیوان‌سالاری این دوره را به‌دست آورد:

سلطان ملک‌شاه از طول مدت وزارت خواجه و استیلا او بر ممالک و تصرف او در اموال بر سبیل استقلال و استبداد و تحکم پسران و دامادان و خدم او در اطراف و اکناف جهان ملول شد [...] و ارکان دولت پیش خواجه پیغام فرستاد و گفت: «با خواجه بگویند که اگر در ملک شریکی، آن حکم دیگر است و اگر تابع منی، چرا حد خویش نگاه نمی‌داری و فرزندان خویش را تأدیب نمی‌کنی که بر جهان مسلط شده‌اند تا حدی که حرمت بندگان ما نگاه نمی‌دارند؟ اگر می‌خواهی، بفرمایم که دوات از پیش تو برگیرند؟». ایشان به خدمت خواجه آمدند و پیغام ادا کردند. خواجه برنجید و در خشم شد و گفت: «با سلطان بگویند که تو نمی‌دانی که من در ملک شریک توام و تو به این مرتبه به تدبیر من رسیده‌ای [...] دوام آن تاج بر این دوات بسته است؛ هرگاه این دوات برداری، آن تاج بردارند». (هندوشاه نخجوانی، ۱۳۵۷: ۲۷۹-۲۸۰).

براساس این، سلطان سلجوقی با تفویض قدرت خود در اداره امور دیوان به وزیران ایرانی به‌واقع از تدبیر و درایت ایشان در اداره قلمرو وسیع خود از ماوراءالنهر تا مدیترانه بهره می‌برد؛ درضمن مشروعیت کارگزاران ایرانی و سیادت سنتی ایشان - که از ایران باستان به ایشان رسیده بود - می‌توانست اهرم قدرتمندی برای سلطان سلجوقی باشد.

به‌طور کلی، وزیر امنیتی نداشت و سلطان می‌توانست با اراده خود و به دسیسه اطرافیان او را از کار برکنار کند. برای مثال، می‌توان از عمیدالملک کندری، اولین وزیر سلجوقی، یاد کرد که به توطئه اطرافیان شاه از جمله خواجه نظام‌الملک توسی به قتل رسید.^۳ نظام‌الملک، بزرگ‌ترین وزیر سلجوقی، در دوره خویش علاوه بر مشروعیت سنتی نوعی قدرت کاریزمایی هم به‌دست آورده بود و با قدرت بر تمام امور دیوانی نظارت داشت؛ با این حال نمی‌توانست از خطر برکنار شدن درامان باشد. آلبارسلان یک‌بار یکی از ایلچیان خود را نزد شمس‌الملک، والی ماوراءالنهر، فرستاد. نظام‌الملک که در همان روزها وزارت داشت، یک نفر به نام

دانشومند اشتر را مأمور کرد تا او را از مآوقع آگاه کند. از اتفاق، فرستاده‌ای که نزد شمس‌الملک رفته بود، درمقابل سؤال‌های او ابراز داشت که نظام‌الملک رافضی (شیعه) است. دانشومند این قضیه را به نظام‌الملک نوشت و او را آگاهانید. نظام‌الملک با اینکه از مخالفان سرسخت اسماعیلیان و - به تعبیر آن روز - رافضی بود، فقط با خرج ۳۰ هزار دینار زر توانست از رسیدن این خبر به گوش آل‌بارسلان مانع شود (نظام‌الملک، ۱۳۹۰: ۸۸-۸۹).

یکی از حساس‌ترین وظایف وزیر، حفظ روابطش با امیران بود؛ زیرا مشغله رسمی او باعث می‌شد مدام با امیران درگیر باشد. دوستی او با امیران بدگمانی سلطان و دشمنی سایر امیران را برمی‌انگیخت و به نظر می‌رسد کار وزیر راه رفتن روی طنابی باریک‌تر از مو بوده است. نظام‌الملک در نامه‌ای به پسر خود فخرالملک، او را به عزیز داشتن و احترام گزاردن به امیران لشکر توصیه می‌کند (عقیلی، ۱۳۶۴: ۲۱۴). به نظر می‌رسد خواجه نظام‌الملک به دلیل ماهیت نظامی دولت سلجوقی و تأثیر زیاد امیران بر سلطان، احترام به آن‌ها را توصیه می‌کند (نک طباطبایی، ۱۳۷۵).

۳-۴. رابطه سلطان و امیران

از آنجایی که سلطان ماهیت نظامی داشت و برخاسته از تبار قبایل صحراگرد و ترکمانان نظامی بود، برای امیران و لشکریان حرمت خاصی می‌نهاد؛ به‌ویژه که می‌دانست ایشان برای رسیدن به قدرت از انجام هیچ کاری دریغ نمی‌کنند. سلطان سعی داشت با تقسیم قدرت در میان امیران از طریق تنفیذ و تفویض و سهیم کردن آن‌ها در اداره امور، از قدرت و مشروعیت نظامی ایشان استفاده کند. او با فرستادن امیران به ولایت‌های مختلف گستره حکومت سلجوقی را از حکومتی کوچک تا یک امپراتوری وسیع از ماوراءالنهر تا مدیترانه گسترش داد.

سلطان سلجوقی در میان امیران نوعی سیادت سنتی داشت که از روابط خانوادگی و غیررسمی در میان ایشان شروع شده و با رسمیت یافتن سلسله سلجوقی و تبدیل جامعه پاتریمونیا لیسیم و قبیله‌ای به سلطانی‌زم شکل جدی‌تری یافته بود. از این‌رو، امیران علاوه بر نزدیکی به سلطان به رقابت با یکدیگر و نیز رقابت با دیگر نهادهای قدرت به‌ویژه وزارت

می‌پرداختند. از سوی دیگر، میان امیران نوعی اتحاد و همسویی وجود داشت و همین اتحاد به واسطه نیروی شمشیر به ایشان مشروعیت می‌داد.

Archive of SID

امیران با حفظ اتحاد و تقسیم قلمرو بزرگ سلجوقی در میان خود مشروعیت جدیدی برای خود تعریف کردند که حاصل یگانگی و همدلی بود:

سروران ایشان هر دو چغریک و طغرل و عمال ایشان موسی بیغو و یونس سلجوق و ابن عمان و خویشان با هم عهد و موثیق کردند که به همه مواضع با یکدیگر در موافقت و مساعدت و معاونت یکی باشند در خیر و شر متفق و متحد که اگر عیاذب‌الله در میان ما خلافتی ظاهر گردد، خصمان خیره بر ما چیره شوند و این ملک و مشقت بی‌گفته از دست ما آسان برود. آن‌گاه ندامت و پشیمانی سود ندارد (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۱۴).

رابطه سلطان با امیران همواره تحت الشعاع رابطه او با وزیر بوده است. در صورت قدرت وزیر، امیران در مقام دوم اهمیت قرار می‌گرفتند؛ ولی در دوره ضعف دیوان‌سالاری قدرت ایشان افزایش می‌یافته است. پس از مرگ نظام‌الملک امیران به تدریج دیوان‌سالاری را از اعمال قدرت بازداشتند. پس از او هیچ مأمور دیوانی نتوانست نظارت و نفوذ خود را بر امیران اعمال کند.^۴

امیرانی که زیر نظر سلطان و با نظارت او سهمی از قدرت می‌بردند، به سه گروه تقسیم می‌شدند: ۱. امیرانی که در درگاه سلطان بودند و در آنجا امور مربوط به تشکیلات روزانه درگاه و سپاه را انجام می‌دادند. ۲. امیران زمین‌داری که حکومت ولایتی و یا اداره اقطاع را به دست می‌آوردند. ۳. امیران سیار و آواره‌ای که پایندی خاصی نداشتند و در سرتاسر مملکت سرگردان بوده و در صورت لزوم به کمک رهبران متعدد امپراتوری می‌شتافتند (لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۶۶-۲۶۷).

یکی از مسئولیت‌هایی که امیران سلجوقی برعهده می‌گرفتند، اداره نهاد اتابکی بود. اتابک تربیت شاهزاده سلجوقی را عهده‌دار بود. اگر شاهزاده به حکومت ولایتی منصوب می‌شد، تشکیلات دیوانی ولایت در زمان کودکی شاهزاده به او سپرده می‌شد. اتابک در کنار آموختن فنون کشوری و لشکری به شاهزاده، بر رفتار و اعمال او نظارت می‌کرد تا مانع از شورش احتمالی او باشد (یوسفی‌فر، ۱۳۷۳: ۱۲۰).

نظام ملوک‌الطوایفی حکومت سلجوقی، تشدید گرایش‌های گریز از مرکز در برخی ایالت‌های قلمرو سلجوقی و کاهش نظارت و اقتدار حکومت مرکزی در قلمروهای دوردست، شاهان سلجوقی را ملزم به استفاده از نظام اتابکی می‌کرد. افزایش شمار چند نسل از شاهزادگان سلجوقی در دربار، مسئله برخورداری از حق در اختیار داشتن قلمروهای اختصاصی را به مشکل تبدیل می‌کرد؛ از این رو فرستادن اتابک به همراه شاهزادگان به ایالت‌ها ضمن حفظ قدرت سلطان سلجوقی در این مناطق، می‌توانست ضامن جلوگیری از اهداف گریز از مرکز شاهزادگان و تربیت ایشان برای پایبندی به سلطان سلجوقی باشد.

همین نظام توانست در دنیای آن روز- که ایران پس از ورود اسلام تمامیت ارضی خود را از دست داده و در دست حکمرانان محلی از جمله طاهریان، صفاریان، آل‌زیار، آل‌بویه و غزنویان دست‌به‌دست شده بود- ضامن بقای شاهان سلجوقی باشد. بعد از دوره سلطان محمد ملک‌شاه که با تدبیر خواجه نظام‌الملک اداره می‌شد، بسیاری از اتابکان به‌تنهایی قدرت را در دست گرفتند؛ اما همواره نامی از دولت سلجوقی را با خود به همراه داشتند که در این میان می‌توان به سلجوقیان آناتولی، کرمان، اتابکان فارس و لرستان اشاره کرد (ر.ک خودگو، ۱۳۸۹؛ صفی‌زاده، ۱۳۸۸).

اصطلاح «اقطاع» اغلب به واگذاری‌ها و تخصیص‌های خاصی از قبیل واگذاری مدت‌دار زمین گفته می‌شد که با عنوان قطایع معروف بود. در دوره سلجوقی، منظور از اقطاع، انواع واگذاری زمین و یا عایدات بود که با مسئله انجام خدمات و وظایف نظامی گره می‌خورد؛ همچنین در قبال انجام کار و مسئولیت‌های اداری و اعطای معافیت‌های مالیاتی اهدا می‌شد. گرچه خواجه نظام‌الملک در *سیاست‌نامه* فصلی را به اقطاع و صاحبان آن اختصاص داده و گفته است که مقطعان نسبت به مردمی که در زمین‌ها زندگی می‌کنند هیچ حقی ندارند «و ایشان را به حقیقت نباید دانست که ملک و رعیت همه سلطان راست» (۱۳۸۹: ۴۳)، در عمل در دوره سلجوقی مقطعان بر جان و مال رعایای اراضی اقطاعی مسلط بودند.

۵. نتیجه‌گیری

Archive of SID

دولت سلجوقی با پذیرش اسلام و تقسیم اداره کشور بین مقامات مهم مذهبی، اداری، دیوانی و لشکری، حکومت بر امپراتوری وسیع خود را برای مدتی طولانی تضمین کرد. دولت سلجوقی با مرکزیت سلطان سعی داشت با بهره‌گیری از پشتوانه تجربه تاریخی دیگر سلسله‌های ایرانی از جمله غزنویان و آل‌بویه زمینه را برای حکومت درازمدت خود در سرزمین‌های اسلامی فراهم کند.

ورود سلجوقیان به بغداد و نجات خلیفه از دست امیران آل‌بویه و خلیفه‌های فاطمی‌مذهب مصر زمینه قدرت گرفتن خلیفه عباسی را به‌عنوان رهبر نهاد مذهبی فراهم کرد. سلطان سلجوقی با خروج از بغداد و اعطای اختیار به خلیفه در انتخاب وزیر و رهبری امور مذهبی، حضور او را در جامعه اسلامی ابقا کرد تا با استفاده از مشروعیت سنتی و کاریزمایی خلیفه، مشروعیت حکومتش را تضمین کند. او با ایجاد پیوندهای خانوادگی با خلیفه و گماشتن شحنة‌ای در بغداد سعی کرد ضمن تقویت بنیان‌های مشروعیت حکومتش، همواره شمشیری به باریکی مو بر بالای سر خلیفه قرار دهد تا از حدود اختیار خود سر باز نزند. البته، سلطان تمام وظایف مذهبی را به خلیفه تفویض نکرده بود و در آن دوره عالمان مذهبی و صوفیان ارج و قربی تمام داشتند.

خلیفه عباسی در آن دوران به دلیل حضور دولت شیعی‌مذهب آل‌بویه در بغداد و قدرت گرفتن حاکمیت فاطمیان مصر بر جهان اسلام، نهاد خلافت خود را فاقد قدرت سیاسی و مذهبی می‌دید؛ بنابراین سعی کرد با بهره‌گیری از قدرت شمشیر سلجوقیان سنی‌مذهب، قدرت خود را به‌عنوان رهبر نهاد خلافت اسلامی احیا کند تا شاید راهی برای بازگشت به قدرت سیاسی گذشته خویش بیابد.

استفاده از دیوان‌سالاری ایرانی که تجربه‌ای بیش از هزار سال در تاریخ ایران داشت، فرصتی برای سلطان سلجوقی فراهم کرد تا به‌واسطه مشروعیت سنتی کارگزاران ایرانی، قدرت خود را در کشور نهادینه کند. او با ایجاد نسب‌نامه برای خویش و رساندن تبار خود به افراسیاب، زمینه پذیرش خود را در جامعه ایرانی آن روز بیش از پیش فراهم آورد.

در دولت سلجوقی تا پایان عهد سلطان محمد ملکشاه سلجوقی، وزارت - که در ابتدا برعهده عمیدالملک کندی و سپس خواجه نظام‌الملک بود - از نوع تفویض بود؛ به این معنا که وزیر از جانب پادشاه، ولی با اختیار کامل به امور اداری و دیوانی رسیدگی می‌کرد. وزیر در مقام متصدی دیوان اعلی، وظایف اداری کشور را میان چهار دیوان اصلی یعنی استیفا، اشراف، طغرا یا انشا و دیوان عرض تقسیم می‌کرد. البته، جایگاه وزیر همواره تحت‌الشعاع امیران سلجوقی بود و با قدرت گرفتن آن‌ها در دولت، وزیران وضعیت متزلزلی پیدا کردند.

سلطان سلجوقی برای امیران ارزش ویژه‌ای قائل بود؛ به‌ویژه اینکه خود را از تبار امیران و قدرت شمشیر ایشان می‌دید و می‌دانست که امیران با تکیه بر قدرت آشکار و پنهان خود که در قالب نهادهای رسمی و غیررسمی نهفته است، می‌توانند مانند شمشیر دولبه در خدمت و یا بر ضد قدرت سلجوقی به‌کار روند. همچنین، موقعیت سیال آن‌ها از یک سرباز ساده تا امیران ولایات یا اتابکی شاهزادگان و نیز ادارهٔ اقطاع، قدرت نظامی ایشان را به قدرت سیاسی و اقتصادی پیوند زده بود. از این‌رو، سلطان سلجوقی سعی داشت ضمن ارسال امیران قدرتمند به امارت و ولایات، اعطای اقطاع و یا دادن نقش اتابکی شاهزادگان به ایشان هم از نیروی بالقوهٔ آن‌ها در ادارهٔ بخش‌هایی از قلمرو سلجوقی استفاده کند و هم حکومت خود را در قلمرو وسیع سلجوقی برای مدت طولانی ابقا کند. اگرچه بسیاری از امیران بعد از دورهٔ ملکشاه سلجوقی طغیان کردند و با ضعیف شدن سلطان به‌عنوان نقطهٔ مرکزی قدرت سلجوقی دم از استقلال زدند، نام خود را به پشتوانهٔ سلسلهٔ سلجوقی در تاریخ به ثبت رساندند.

بدین ترتیب، دولت سلجوقی با تقسیم قدرت خود میان نهادهای مختلف از طریق تفویض و تفویض به نوع جدیدی از مشروعیت دست یافت که در تاریخ ایران اسلامی تا آن زمان بی‌سابقه بود. همین مشروعیت به امپراتوری سلجوقی امکان داد تا حدود قدرت خود را نزدیک به دو قرن بر سرزمین‌های پهناور اسلامی از ماوراءالنهر تا دریای مدیترانه بگستراند.

پی‌نوشت‌ها

۱. «أَنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات: ۱۰).

۲. «این اظهار علاقه به نسب‌سازی در میان ترکان فقط چندگاهی باقی بود؛ یعنی آل‌سبکتکین و آل‌افراسیاب و سلاجقه که قریب به عهد سامانیان و دوره رواج و غلبه نژادی در ایران بوده‌اند، احتیاج به جعل این روایات و انتساب خود به شاهان قدیم داشته‌اند؛ لیکن عقیده نژادی به سرعت راه زوال پیش گرفت و فراموش شد؛ چنان‌که باید قرن ششم را دوره ضعف اندیشه ملیت در ایران دانست و از علل عمده این امر آن است که از طرفی تسلط‌های پیاپی قبایل ترک یا غلامان نوحاسته بی‌اصل، اندیشه شرافت نسب را برای شاهان و امیران کهنه و متروک کرد و از طرفی دیگر بر اثر ترویج سیاست دینی اندیشه قدیم ایرانیان را نسبت به حفظ طبقات و لزوم نسبت هر امیر و پادشاه به خاندان‌های سلطنتی ضعیف ساخت؛ بلکه ایمان و اعتقاد را مبنای تفضیل خلائق بر یکدیگر قرار داد. گویا یکی از علل مخالفت با اصل نژادی در این دوره مغایرت آن اصول و مبانی دینی بوده است؛ زیرا در اسلام تفاخر نسبی مطرود و مکروه است. یکی از موارد اختلاف اهل سنت و شیعه در قرن پنجم و ششم همین امر یعنی تمسک شیعه به نسب و لزوم رعایت آن در امامت و جانشینی پیغامبر بوده است و حال آنکه اهل سنت این اعتقاد را از بقایای آیین زرتشتی می‌دانستند و می‌گفتند ملک به نسبت گبرکان دارند.» (قزوینی رازی، ۱۳۳۱: ۱۸).

۳. «عمیدالملک از کشنده خود یک زمان امان و مهلت خواست و وضو به شرایط نیکو بساخت و چند رکعت نماز وداع بگذارد و گفت خون من بر تو حلال نیست اما من حلال می‌کنم به شرط آنکه با من سوگند خوری که چون فرمان بجای آوری و از قتل من فارغ شوی، حسب‌الله از من پیغمی به سلطان و خواجه برسانی. سلطان را بگوی که کندری گفت بس خجسته خدمتی و مبارک قتلی که از خدمت و ملازمت درگاه شما مرا بود؛ از صحبت شما دنیا و آخرت یافتم یعنی عمت طغرلبک مرا برکشید و این جهان به من داد تا بر آن حکم کردم و تو آن جهانم دادی، به ادراک درجه شهادت از خدمت شما مرا دنیا و آخرت حاصل شد و برای این نهج سعادت می‌مکن باشد و خواجه را بگوی که مذموم بدعتی و زشت قاعده‌ای که در جهان آوردی به وزیر کشتن و غدر و مکر کردن و عاقبت آن نیندیشیدی. می‌ترسم که این رسم ناستوده و مکروه مذموم به اولاد و اخلاف و اعقاب تو برسد و از آن‌گاه باز یک وزیر به مرگ خود نمرد.» (نیشابوری، ۱۳۹۰: ۲۳-۲۴).

۴. از جمله مجدالملک براوستانی در دورانی که مقام مستوفی برکیارق سلطان سلجوقی را برعهده داشت، بر امیران سخت گرفت. از این رو، امیران شورشی شرط تسلیم شدن خود را واگذار کردن مجدالملک بیان کردند که در نهایت، با وجود مخالفت برکیارق به سرپرده مجدالملک ریختند و او را به قتل رساندند (نک راوندی، ۱۳۹۰: ۱۴۵-۱۴۷؛ ابن‌اثیر، ۱۳۶۸: ۱۰ / ۱۹۶-۱۹۷).

منابع

Archive of SID

- ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم شیبانی (۱۳۶۸). *تاریخ کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران*. ج ۱۰. ترجمه علی هاشمی حایری و ابوالقاسم حالت. تهران: علمی.
- ابن بلخی (۱۳۸۵). *فارس نامه*. تصحیح و تحشیه گای لیسترانج و ریونلد آلن نیکلسون. تهران: اساطیر.
- ابن جوزی، عبدالرحمن (۱۲۱۴ق). *المنتظم فی التاریخ و الامم*. بیروت: دارالکتب.
- ابن حوقل، محمد بن حوقل (۱۳۸۴). *سفرنامه ابن حوقل: ایران در صورۃ الارض*. ترجمه و تصحیح جعفر شعار. تهران: سازمند.
- ابن طفطقی، محمد بن علی (۱۳۶۷). *تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولت‌های اسلامی*. ترجمه محمد وحید گلپایگانی. تهران: علمی و فرهنگی.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیردویچ (۱۳۷۶). *تاریخ ترک‌های آسیای میانه*. ترجمه غفاری حسینی. تهران: توس.
- باسورث، ادmond کلیفورد (۱۳۶۲). *تاریخ غزنویان*. تهران: امیرکبیر.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۲). *جامعه‌شناسی سیاسی*. تهران: نشر نی.
- بنداری اصفهانی، ابوالبراهیم قوام‌الدین فتح‌بن علی (۱۳۵۶). *زبدة النصره و نخبه العصره* (تاریخ سلسله سلجوقی). ترجمه محمدحسین جلیلی. تهران: بنیاد فرهنگ.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین (۱۳۹۰). *تاریخ بیهقی*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی. تهران: سخن.
- جوینی، عظاملک بن محمد (۱۳۸۸). *تاریخ جهانگشای جوینی*. تصحیح محمد قزوینی. تهران: نگاه.
- حجاریان، سعید (۱۳۷۴). «ساخت اقتدار سلطانی یا آسیب‌پذیری‌ها؛ بدیل‌ها». *مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی*. ش ۹۱ و ۹۲.
- _____ (۱۳۷۳). «نگاهی به مسئله مشروعیت». *مجله راهبرد*. ش ۳.
- حسینی، صدرالدین (۱۹۳۳). *اخبارالدوله السلجوقیه*. به‌اهتمام محمد اقبال‌الاهور.

- Archive of SID
- حسینی، علی بن ناصر (۱۳۸۰). *زبدة التواریخ اخبار امرا و پادشاهان سلجوقی*. با مقدمه دکتر محمد نورالدین، ضیاءالدین یونیاتوف و محمد اقبال. ترجمه رمضان علی روح‌الهی. تهران: ایل شاهسون.
- خواجه نظام‌الملک، ابوعلی حسن بن علی (۱۳۸۹). *سیرالملوک* (سیاست‌نامه). به اهتمام هیوبرت دارک. تهران: علمی و فرهنگی.
- خودگو، سعادت (۱۳۸۹). *اتابکان لرستان*. خرم‌آباد: افلاک.
- دوگان، ماتی (۱۳۷۴). «سنجش مفهوم مشروعیت و اعتماد». *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*. ش ۹۷ و ۹۸.
- راوندی، ابوبکر نجم‌الدین (۱۳۹۰). *راحة الصدور و آية السرور: در تاریخ آل سلجوق*. تهران: اساطیر.
- زارع، عباس (۱۳۸۰). *مبانی مشروعیت و قدرت در جمهوری اسلامی ایران ۱۳۵۷-۱۳۷۵*. تهران: مؤسسه فرهنگ و دانش.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی (۱۳۸۱). *مجمع‌الانساب*. تصحیح هاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۹۰). *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۲. چ ۲۱. تهران: فردوس.
- صفی، امید (۱۳۸۹). *سیاست / دانش در جهان اسلام، همسویی معرفت و ایدئولوژی در دوره سلجوقی*. ترجمه امید فاضلی. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- صفی‌زاده، نامیق (۱۳۸۸). *اتابکان کرد شبانکاره و لر*. تهران: مرکز نشر کتاب‌های ایران‌شناسی.
- طباطبایی، جواد (۱۳۷۹). *خواجه نظام‌الملک*. تهران: طرح نو.
- ظهیری نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۹۰). *سلجوقنامه*. به انضمام ذیل سلجوقنامه ابوحامد محمدبن ابراهیم. تصحیح میرزا ابراهیم افشار «حمیدالملک»، محمد رضانی صاحب کلاله خاور. تهران: اساطیر.
- غزالی، محمدبن محمد (۱۳۸۹). *نصیحة‌الملوک*. با تصحیح عزیزالله علیزاده. تهران: فردوس.
- فرای، ریچارد (۱۳۷۹). *تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه*. ترجمه حسن انوشه. تهران: امیرکبیر.

- قاضی، ابوالفضل (۱۳۸۱). *بایسته‌های حقوق اساسی*. تهران: میزان.
- قزوینی رازی، عبدالجلیل (۱۳۹۱). *النفص*. به کوشش میرجلال‌الدین محدث. تهران: [بی‌جا].
- قزوینی، حاجی‌بن نظام عقیلی (۱۳۶۴). *آثارالوزرا*. تصحیح و تعلیق میرجلال‌الدین حسینی ارموی «محدث». تهران: اطلاعات.
- کلوزنر، کارلا (۱۳۸۱). *دیوانسالاری در عهد سلجوقی، وزارت در عهد سلجوقی*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: امیرکبیر.
- لمبتون، آن کاترین سواين فورد (۱۳۷۲). *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: نشر نی.
- ماوردی، علی‌بن محمد (۱۳۸۶). *احکام‌السلطانیه*. بیروت: دارالفکر.
- منوچهری، عباس (۱۳۷۵). «مبانی اندیشه انتقادی ماکس وبر». *مجله اطلاعات سیاسی-اقتصادی*. ش ۱۰۳ و ۱۰۴.
- نیشابوری، ظهیرالدین (۱۳۹۰). *سلجوقنامه*. تهران: اساطیر.
- هندوشاه نخجوانی، هندوشاه‌بن سنجر (۱۳۵۷). *تجارب‌السلف، در تاریخ خلفا و وزرای ایشان*. به تصحیح و اهتمام عباس اقبال. تهران: کتابخانه طهوری.
- وبر، ماکس (۱۳۷۴). *اقتصاد و جامعه*. ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده. تهران: مولی.
- یوسفی‌فر، شهرام (۱۳۷۳). *تاریخ تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران در دوره سلجوقیان*. تهران: دانشگاه پیام نور.
- _____ (۱۳۷۸). *مجم‌التواریخ و القصص*. تصحیح سیف‌الدین نجم‌آبادی. آلمان: دومونده.

The Political Structure and Legitimacy in the Seljuk Dynasty (1055-1092 AD)

Dr. Taqi Azad Armaki^۳

Maryam Kamali^۴

When the Turkmen Seljuks stepped in the world of policy, Iran had passed through the historical experiences of establishing political evolutions and semi-autonomous powers in Abbasid Caliphate Era. These local dynasties left their precious heritage of political structure and legitimacy to the Seljuks to establish the first Islamic Empire in Medieval age. The Seljuks developed a combined method of their nomadic procedures as well as the Iranian Bureaucracy system to dominate on the vast territories from Transoxiana to Mediterranean for nearly a century and a half. They developed the interaction and division of power among the main agents and institutions in society to organize their own legitimacy. This paper aims to introduce the Seljuk's political structure since the formation of the government until the end of Sultan Malikshah Era (1040-1092) and based on the various sorts of legitimacies categorized by Marx Weber, introduce the procedures promoted by the Seljuks to legitimize their power that are unprecedented in the Iranian Islamic history.

Keywords: Seljuk Dynasty, Political Structure, Caliphate, Sultanate, Ministry, Military Commanders.

³. The Professor of Sociology at Tehran University

⁴. The Ph.D student of Iran History at Tehran University